

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۱۰۳
زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۷۸-۱۵۹

نقدی بر دیدگاه «لزوم حبس مدعی اعسار در پرداخت مهریه»*

داود گوهری

دانش آموخته دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

Email: Davood.gohari@stu.um.ac.ir

دکتر حسین ناصری

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: naseri1962@um.ac.ir

چکیده

مهریه، نخستین دین مالی است که به صرف تحقق نکاح، بر عهده زوج استقرار می‌یابد. زوج حق دارد که این دین را از زوج طلب نموده در آن تصرف نماید. حال اگر پس از درخواست زوج، زوج چنین ادعا کند که معسر و ناتوان از پرداخت آن است، رویه قضایی در دادگاه‌های ما چنین است که به حبس زوج حکم می‌کنند تا اعسار خودش را ثابت کند. این نوشته تلاش می‌کند پس از بررسی و تحلیل موضوع اعسار مدیون به‌طور عام، ثابت کند که حبس مدیون مجهول‌الحال بدو، به‌ویژه در مورد زوج مدعی اعسار، مستند فقهی قابل قبولی ندارد؛ بنابراین، قول به ناروایی حبس زوج، به حقیقت نزدیک‌تر و بااحتیاط سازگارتر است.

کلیدواژه‌ها: اعسار، حبس، دین، مدعی، زوج، زوج، نکاح.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۰۶/۱۳؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۰۳/۰۸.

مقدمه

دین یا حق دینی، حقی است که شخص نسبت به دیگری پیدا می‌کند و به موجب آن می‌تواند انجام کاری را از او بخواهد. این انجام کار ممکن است پرداخت مالی به داین باشد که به آن دین مالی گویند. علل و اسباب مختلفی برای ایجاد دین وجود دارد مانند عقد قرض، اتلاف، غصب و...؛ یکی از اسباب ایجاد دین، عقد نکاح است که باعث می‌شود ذمه زوج نسبت به پرداخت مهریه، مشغول و مدیون گردد. این در صورتی است که در عقد نکاح، مهریه قرار داده شده باشد و ضمناً مؤجل نباشد که در این صورت، تمام مهریه به صرف عقد، به ملکیت زوج درآمده و با اموری^۱ از جمله دخول بر ذمه زوج استقرار می‌یابد. زوج حق دارد از تمکین سرباز زند تا مهرش به او تأدیه گردد؛ اما در شرایطی، زوج ادعا می‌کند که بر اثر ناتوانی و اعسار، قدرت پرداخت مهریه را ندارد. سخن ما در این نوشتار درباره چنین فردی است. آیا باید او را حبس کرد تا اعسارش را ثابت کند یا ادعای او بدو مورد پذیرش قرار می‌گیرد؟

اخیراً یکی از مراجع محترم تقلید^۲، در آغاز درس خارج خود، به شدت، قانون حبس زوجی را که مدعی اعسار است مورد انتقاد قرار داد که واکنش‌های مختلفی را به دنبال داشت. این

۱. تبدیل مهریه از ملکیت متزلزل به ملکیت مستقر، با یکی از این امور حاصل می‌آید: دخول ارتداد فطری زوج، موت زوج و موت زوجة. (الروضه، ۳۵۳/۵)

۲. ناصر مکارم شیرازی. سواله این روزها جمعی از جوانان بعد از ازدواج و قبل از عروسی گرفتار مشکلات عظیمی به خاطر درخواست مهریه‌ها مخصوصاً مهریه‌های سنگین از سوی همسر خود می‌شوند و تاکنون بسیاری از آن‌ها به سبب عدم قدرت بر پرداخت مهریه به زندان رفته‌اند و بعد از آنکه عدم توانایی آن‌ها ثابت شود آن را تقسیم می‌کنند؛ مثلاً هر سه ماه باید یک سکه به علاوه نفقه بپردازد و تا تمام مهریه را نپردازد، زن تمکین نمی‌کند و به خانه شوهر نمی‌آید و اگر مهریه مثلاً ۲۰۰ سکه باشد نزدیک ۵۰ سال و اگر ۵۰۰ سکه باشد حدود ۱۲۵ سال طول می‌کشد تا زن تمکین کند آیا واقعاً اینگونه قوانین موافق شریعت اسلامی است؟ پاسخ: اولاً؛ هیچکس را به خاطر مهریه نمی‌توان زندانی کرد، مگر اینکه توانایی او بر ادای مهر ثابت شود و عمداً خودداری کند؛ و در موقع «شک در قدرت» اصل بر «عدم یسار» است؛ زیرا هیچکس ثروتمند از مادر متولد نمی‌شود و استصحاب «عدم یسار» ثابت است و معلوم نیست چرا تا کنون جمعی از قضات محترم عده‌ای از جوانان را به زندان انداخته‌اند تا عدم توانایی خود را اثبات کنند.

ثانیاً: هرگاه عدم توانایی زوج بر ادای مهریه ثابت شد آن را تقسیم می‌کنند و با ادای اولین قسط، زن باید تمکین کند؛ زیرا موضوع «عندالمطالبه» از صورت یکجا، به صورت اقساطی تغییر یافته و اگر زوج به وظیفه خود در پرداخت قسط اول اقدام کند زن باید تمکین نماید. همیشه در فقه با تغییر موضوع احکام نیز تغییر می‌یابد. اضافه بر این قاعده «لاضرر» و «لا حرج» در اینگونه موارد حاکم است. علاوه بر این قاعده «ما حکم به العقل حکم به الشرع» نیز جاری و ساری است. کدام عقل، قبیح و زشتی حکم انتظار کشیدن ۵۰ سال یا ۱۲۰ سال را برای رفتن زن به خانه بخت درک نمی‌کند؟! این‌گونه احکام که هنوز متأسفانه در بعضی محاکم ما جاری است، فقه اسلام را زیر سؤال می‌برد و اسباب تعجب می‌شود! سزاوار است قضات محترم بنشینند و هر چه زودتر آن را اصلاح کنند. نکته دیگر این که تفاوت گذاشتن میان تعبیر «عندالقدرة و الاستطاعة» و «عند المطالبه» نیز صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا تعبیر «عندالمطالبه» نیز براساس شرایط عامه تکلیف است که یکی از آن‌ها «قدرت» می‌باشد و طبعاً مقید به آن است، مگر حکمی وجود دارد که مشروط به قدرت و استطاعت نباشد؟ سزاوار است این قیود نیز

مرجع بر این باور است که روزانه شش جوان ایرانی به دلیل اعسار از پرداخت مهریه راهی زندان می‌شوند! وی در ادامه خواستار اصلاح این قانون می‌شود.

همان‌گونه که آشکار است، موضوع اعسار زوج، یکی از صغریات باب دین است؛ برخی از فقیهان در باب ادعای اعسار در مطلق مدیونان، بر این باورند که آنان باید تا اثبات اعسارشان، حبس گردند. به‌عنوان نمونه، شهید ثانی می‌نویسد:

«بدهکار اگر ادعای اعسار کند حبس می‌شود تا آن را اثبات کند خواه بااعتراف طلبکاران و خواه با بینه‌ای که بر باطن کار او آگاه است... مفلس در صورت ادعای تنگدستی و پیش از اثبات آن تنها در صورتی زندانی می‌شود که اصل دین مال باشد مانند قرض یا آنکه عوض از مالی باشد مانند ثمن بیع؛ اما اگر هر دو متنفی باشد مانند آنکه ثبوت مال در ذمه او بواسطه جنایتی باشد که موجب دیه است و یا به‌واسطه اطلاق مال غیر باشد، به خاطر اصالت عدم مال، ادعای تنگدستی از او با قسم خوردنش پذیرفته می‌شود. پس هرگاه ادعای خود را ثابت کند آزاد می‌شود و کسب‌وکار بر او واجب نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وإن كان ذوعسرة فنظرة إلى میسرة». (بقره/۲۸۰).» (الروضه، ۲/ ۱۱۳)

با توجه به چنین حکمی درباره مطلق بدهکاران، طبیعی است که نظر راجح از نگاه این دسته از فقیهان، لزوم حبس زوج مدعی اعسار نیز هست.

لازم به ذکر است که در عصر حضرات معصومان (ع)، تعیین مهریه به صورت حال و نقد و طبیعتاً پرداخت آن قبل از دخول، مرسوم بوده است؛ اما در جوامع کنونی، هر چند مهریه به صورت حال و نقد، قرار داده می‌شود اما یا اساساً پرداخت نمی‌گردد و یا با تأخیر و تأجیل، ادا می‌شود در حالی که همان‌گونه که گذشت، در صورتی که زوجه مهریه خود را از زوج مطالبه نماید بر زوج واجب است آن را پرداخت نماید. چنانچه زوج مدعی شود که تنگدست است و قادر به پرداخت آن نیست، زوجه می‌تواند نزاع خویش را به محکمه برده و از حاکم، تقاضای استیفای حق کند.

اینجاست که برخی از فقیهان به زندانی کردن بدهکار مدعی اعسار، در صورت درخواست صاحب حق از حاکم، فتوا داده‌اند. پس اگر فقر او معلوم شود، او را رها می‌کنند. این رأی شیخ مفید (ص ۳۲۷)، ابوالصلاح حلبی (ص ۱۴۳) و سلار (ص ۳۲) است. در میان

از عقدنامه حذف شود. هر کس قدرت داشت باید بپردازد و اگر نداشت با مطالبه زوجه، به مقدار امکان تقسیط می‌شود و با اولین قسط، زوجه باید تمکین کند.

اهل سنت هم برخی مثل ابن قدامه (۴/ ۹۹۴) و موصلی (۲/ ۹۸) این رأی را اختیار کرده‌اند. نظام جاری در دستگاه قضا هم بر اساس همین رأی است.

سؤالی که زمینه این تحقیق را فراهم کرده، این است که در عصری که تشکیل زندگی در بین جوانان به‌سختی و با مشکلاتی صورت می‌گیرد، چنین حکمی شایسته است؟ آیا زندانی کردن زوج، موجب گسست بنیان خانواده نمی‌شود؟ مگر نه این است که قرآن کریم مهلت دادن به معسر را توصیه می‌کند؟ به نظر می‌رسد این قانون، به علل و دلایل گوناگون نیاز به بازنگری جدی دارد.^۱

حبس مدیون در فقه امامیه

روایات فراوانی درباره حبس مدیون وارد شده که لسان واحدی ندارند و از همین روی، اقوال متفاوتی در مسأله، پیدا شده است. این روایات را نخست می‌توان در دو دسته گونه‌بندی کرد: روایاتی که در رابطه با حبس ابتدایی مدیون صادر شده است و روایاتی که درباره حبس مدیون توانگر وارد گردیده است. طبیعی است که بحث حبس مدیون در جمیع حالات، زمانی مطرح می‌شود که وی عندالمطالبه، از پرداخت تعهدش به هر دلیل، استنکاف ورزد؛ اما پیش از ورود به اصل موضوع، به دو حکم تکلیفی که در باب دین، مقرر شده نظری افکنده می‌شود:

۱- تکلیف مدیون در ادای تعهد

یکی از مسلمات فقه اسلامی، وجوب پرداخت دین است. پرداخت دین هم از منظر تکلیفی‌ات، یک واجب مؤکد و هم از نگاه وضعیات، مبرء ذمه و مسقط ضمان است. معاویه بن وهب می‌گوید به امام صادق (ع) گفتم: آیا این قضیه‌ای که برای ما نقل شده است، واقعیت دارد؟ مردی از انصار از دنیا رفت و چون دو دینار قرض بر ذمه داشت، پیامبر (ص) بر او نماز نخواند و فرمود: بر دوستان نماز بخوانید تا خویشان دینش را بپردازند. حضرت فرمود: بله این حقیقت دارد. (حر عاملی، ۷۹/۱۳)

۱. اخیراً حبس زوج به دلیل عدم پرداخت مهریه، به صورت قانون صریح درآمده است. بر اساس این قانون، سقف کیفری مهریه، ۱۱۰ سکه‌ی طرح جدید اعلام شده است. بنا بر این، زوج در هر صورت، موظف است این مقدار را به زوجه ایفا کند و اعسار و عدم اعسار او تأثیری در این تکلیف ندارد و در صورت استنکاف، مطابق ماده‌ی ۲ محکومیت‌های مالی با او رفتار می‌شود: ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی: هر کس محکوم به پرداخت مالی به دیگری شود چه به صورت استرداد عین یا قیمت یا مثل آن و یا ضرر و زیان ناشی از جرم یا دیه و آن را تادیه ننماید دادگاه او را الزام به تادیه نموده و چنانچه مالی از او در دسترس باشد آن را ضبط و به میزان محکومیت از مال ضبط شده استیفا می‌نماید در غیر این صورت بنا به تقاضای محکوم له، ممتنع را در صورتی که معسر نباشد تا زمان تادیه حبس خواهد کرد.

۲- نهی از تأخیر در پرداخت دین

بعد از تأکید روایات در لزوم پرداخت دین، نهی از مپاطله و امروز و فردا کردن در ادای دین، دومین مسأله مهمی است که آموزه‌های دینی بدان عنایت کرده‌اند. پیامبر (ص) می‌فرماید: کسی که حق صاحب حقی را درحالی‌که می‌تواند پرداخت کند، ادا نکند، برای هر روز تأخیرش، بر او گناه مالیات‌بگیر ظالم نوشته می‌شود. (ابن بابویه، امالی، ۳۵۱/۱) این گزاره از پیامبر اکرم (ص) نیز مشهور است: مَطْل المسلم الموسر ظلم للمسلمین: امروز و فردا کردن مسلمان (بدهکار) توانگر، یک نوع ستم برای مسلمانان است. (حرعاملی، ۳۴۳/۱۸)

حبس بدوی مدیون

پس از ذکر این دو مطلب، اینک باید در باره این موضوع سخن گفت که چنانچه مدیون، از ادای دین و تعهدش ابا کند و بستانکار پس از مطالبه، شکایت خویش را به محکمه ببرد، تکلیف چیست؟

این موضوع را باید در دو افق بررسی کرد. افق اول آن است که ناداری و اعسار مدیون، معلوم باشد؛ افق دوم آن است که وضعیت اعسار و ایسار مدیون، مجهول باشد:

آ- حبس بدهکار در صورت علم به اعسار وی

ظاهراً همه فقیهان اتفاق دارند که در صورت معلوم بودن اعسار و ناداری مدیون، حبس او روا نیست. ادله آنان بر این دعوا کاملاً روشن و منطقی است:

۱- قبح تکلیف بما لا یطاق: پرواضح است که حبس مدیون معسر و مطالبه دین از او، یک نوع تکلیف به امر ناممکن است که عقلاً و شرعاً قبیح است چراکه ادای دین در گرو رهایی مدیون است و إلا با حبس کردن، مدیون قدرت بر ادا نخواهد داشت.

۲- آیه «فَنظرة الی میسرة»: قرآن کریم به روشنی دستور می‌دهد به بدهکاری که ناتوان از پرداخت دینش است، مهلت داده شود تا توانایی ادا پیدا کند. علامه طباطبایی در ذیل این آیه روایتی را از کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که روزی رسول اکرم (ص) به منبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر پیمبران درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم! حاضران به غایبان برسانند هرکس [بدهکار] تنگدستی را مهلت دهد در هرروز به اندازه مالش نزد خدا صدقه‌ای دارد تا آن را دریافت نماید. بعد حضرت صادق (ع) این آیه را تلاوت فرمود: «وإن كان ذوعسرة...» تا «إن كنتم تعلمون» اگر بدانید که او تنگدست است و مالتان را به او تصدق

کنید آن برایتان بهتراست. (طباطبایی، ۲۸۵/۴)

۳- و روایاتی که در این باره وارد شده است که در بیان اقوال به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود.

شیخ مفید می‌گوید: چنانچه حاکم کاملاً از ناتوانی و اعسار او مطلع است، حبس چنین فردی جایز نیست و اگر چنین کند، مرتکب معصیت شده است. (ص ۵۵۷)

شیخ طوسی با واسطه سکونی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امیر مؤمنان (ع) از حبس مرد معسری که از پرداخت نفقه زنش ناتوان بود، إبا داشت و می‌فرمود: ان مع العسر یسراً. (نهایه، ۳۵۲):

همین‌طور شیخ بر اساس روایتی بر این باور است که چنانچه بستانکار خود بر اعسار بدهکار اقرار کند، امیر مؤمنان (ع) او را حبس نمی‌کردند. (تهذیب، ۳۰۰/۶-۲۹۹؛ نهایه، ۳۵۲-۳۵۳)

همچنین ابن زهره حلبی نیز می‌نویسد: اگر اعسار مدیون با بیّنه ثابت شود یا بستانکاران او را در اعسارش تصدیق کنند، حبسش جایز نیست. (ص ۲۴۹).

ب- حبس بدهکار در صورت جهل به اعسار و ایسار وی

اما افق دوم بحث، جایی است که اعسار و ایسار بدهکار، نامعلوم باشد. فقیهان امامیه بر اساس نوع برداشتی که از نصوص داشته‌اند، در مواجهه با این موضوع، در دو گروه جای می‌گیرند: گروهی حبس ابتدایی مدیون را لازم می‌انگارند تا زمانی که وضعیتش روشن شود؛ و دسته‌ای نیز پیش از روشن شدن حال او، حبسش را بر نمی‌تابند.

موافقان حبس ابتدایی مدیون

گروه بسیاری از فقیهان امامیه، یا نصّاً یا ظهوراً، فتوا به جواز حبس مدیون مجهول‌الحال داده‌اند. به برخی از جمله شیخ ابن بابویه، شیخ مفید، ابوالصلاح حلبی، سلارین عبدالعزیز، محقق حلّی، علامه حلّی، شهید اول، شیخ بهایی، سید علی طباطبایی، محقق خوانساری، محقق عراقی، اشاره می‌شود.

شیخ ابن بابویه از جمله قائلان این قول است البته اگر مفاد روایتی را که می‌آید، فتوای ابن بابویه، قلمداد کنیم از این باب که روایات ابن بابویه، فتاوی او نیز هست.

ایشان به نقل از اصبع بن نباته روایت می‌کند که امیر مؤمنان (ع)، مدیون را حبس می‌فرمود تا نیازمندی و افلاسش آشکار گردد؛ در این صورت او را آزاد می‌کرد تا به دنبال تحصیل مال

برود.^۱ (من لایحضره الفقیه، ۲۸/۳)

تحلیل روایت:

این روایت، سنداً و دلالتاً قابل ایراد است؛ اما سنداً بدین لحاظ که طریق ابن بابویه به اصبح، ضعیف است هم به واسطه حسین بن علوان کلبی که عامی است و هم به خاطر عمرو بن ثابت که نه مدحش و نه توثیقش ثابت شده است.^۲ (اردبیلی، جامع الرواة، ۵۳۱/۱) اما در دلالت این روایت نیز می‌توان چنین خدشه کرد که احتمال دارد مورد روایت جایی باشد که شخص بدهکار، دارای ثروت است (ملی) ولی ادعای اعسار می‌کند.

این مضمون با طرق دیگری نیز رسیده است. روایت شده که امیر مؤمنان (ع) در مورد بدهکاری، فرد را حبس می‌کرد، پس اگر افلاس و حاجتمندی او آشکار می‌شد، او را رها می‌کرد تا مالی به دست آورد.^۳ (طوسی، تهذیب، ۱۹۶/۶) مجلسی دوم می‌گوید: این روایت، موثقه است؛ والد ایشان (مجلسی اول) می‌گوید: ظاهر آن است که حبس در موردی خواهد بود که مورد دعوا مال باشد یا برای او مالی باشد مانند مهر. (مجلسی، ملاذ الأخیار، ۱۰/۱۶۶).

در بین راویان این روایت، غیاث قرار دارد که در مورد ایشان علامه محمد تقی تستری در کتاب رجال می‌گوید: «شیخ او را در رجالش در زمره کسانی قرار داده که از امامان نقل روایت نمی‌کرده... در عده هم تصریح شده که ایشان عامی است.^۴ دارقطنی هم او را تضعیف کرده است.» (۳۵۵/۸).

همین‌طور نقل شده که امیر مؤمنان (ع)، افراد را در مورد بدهی به حبس می‌انداخت، سپس بررسی می‌کرد، اگر مالی داشت، آن را به طلبکاران می‌داد و اگر مالی نداشت، او را به آن‌ها تحویل می‌داد و می‌گفت: هر کاری می‌خواهید با او بکنید، اگر خواستید او را به اجیری دهید و اگر خواستید او را به کارگیرید.^۵ (طوسی، تهذیب، ۳۰۰/۶). در خصوص این روایت باید گفت:

۱. روی الأصبح بن نباته، عن أمير المؤمنين عليه السلام...: وقضى على عليه السلام في الدين: أنه يحبس صاحبه فإذا تبين إفلاسه والحاجة، فيحلى سبيله حتى يستفيد مالا.

۲. طريق المصنف الى الاصبح ضعيف بحسين بن علوان الكلبی و عمرو بن ثابت كما في الخلاصة فان الاول عامی و ان كان له ميل و محبة شديدة حتى قيل انه كان مؤمناً و الثاني لم يثبت مدحه و لا توثيقه مع قول فيه بالضعف و الله العالم.

۳. عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين، عن محمد بن يحيى، عن غياث، عن أبيه: إن علياً عليه السلام كان يحبس في الدين، فإذا تبين له إفلاس و حاجة، حلى سبيله حتى يستفيد مالا.

۴. البته شيخ در عده الاصول تصريح می‌کند که در صورتی به روایت راویان عامی، عمل می‌کنیم که روایتی معتبر بر خلاف آن از طرق امامی در بین نباشد (۱۴۹/۱)

۵. محمد بن علی بن محبوب، عن ابراهيم بن هاشم، عن النوفلي، عن السكوني، عن جعفر، عن أبيه: إن علياً عليه السلام كان يحبس في الدين، ثم ينظر، فإن كان له مال أعطى الغرماء و إن لم يكن له مال دفعه إلى الغرماء، فيقول لهم: اصنعوا به ما شئتم، إن شئتم أجروه و إن شئتم استعملوه...

ابن ادریس بر این باور است که این روایت صحیح نیست، چراکه با اصول مذهب ما مخالف و با مفاد قرآن کریم نیز متضاد است. خداوند متعال می‌فرماید: «فإن كان ذوعسرة فنظرة إلى ميسرة...» (بقره: ۲۸۰) اگر بدهکاران تنگدست باشد، پس تا زمان گشایش، مهلتی به او بدهید... در این آیه شریفه چیزی از به کار گرفتن یا به اجیری دادن نیامده است، تنها شیخ ابوجعفر طوسی در نهاییه (۳۴۱-۳۴۰) چنین احتمالاتی را برای طرح ایراد- و نه آن‌که بدان معتقد باشد- آورده است و در مسائل کتاب خلافتش (۳/ ۲۷۲) از این دیدگاه برگشته است... (ابن ادریس، ۱۹۶/۲).

شیخ حرّ عاملی می‌گوید: می‌توان این روایت را بر اجیر قراردادن کسی که عادتاً خود را اجیر قرار می‌دهد، یا واداشتن شخص به کاری که معمولاً به آن کار می‌پردازد، حمل کرد چراکه مکرراً گفته شده که واجب است به فرد معسر مهلت داده شود تا آن زمان که توان پرداخت بدهی خود را پیدا کند. این را بعضی از فقیهان شیعه بیان کرده‌اند. (حرّ عاملی، ۱۳/ ۱۴۸ ذیل ح ۳).

سید عاملی می‌نویسد: این روایت علاوه بر ضعف سندش با عقل و نقل مخالف است. اصولاً حبس کردن شخص، پیش از تحقق سبب آن امری غیرمعقول است. مسلط کردن شخص بر دیگری تا هر کاری بخواهد با او بکند، با وجود ناتوانی او از پرداخت بدهی، از اموری است که هم عقل و هم نقل آن را منع می‌کنند، مواردی مانند آیه شریفه (... فنظرة إلى ميسرة) و روایات متعدد همان‌گونه که گذشت. (عاملی، ۱۰/ ۷۳).

مجلسی می‌گوید: ممکن است که حبس از باب تعزیر باشد، یعنی آن حضرت می‌دانسته که مالی دارد ولی انکار می‌کرده است. باید این حدیث را چنین توجیه کرد تا با ظاهر آیه شریفه و روایات دیگر منافات نداشته باشد. (مجلسی، روضه المتقین، ۶/ ۸۴).

فرد موافق دیگر، شیخ مفید است. وی می‌نویسد:

«اگر طلبکار به جهت امتناع از ادای بدهی، خواستار حبس بدهکاری شود که خود به دین خود اقرار کرده است، قاضی او را حبس می‌کند، اگر پس از حبس او آشکار شد که فردی نادار و بی‌چیز است و نمی‌تواند از عهده پرداخت آنچه بدان اقرار کرده برآید، او را آزاد می‌کند و به او دستور می‌دهد که حق طرف مقابل را بپذیرد و بکوشد که از عهده پرداخت آن برآید.» (ص ۳۷۲). نیز می‌گوید: «اگر منکر پس از سوگند خوردن از انکار خود پشیمان شد و به حق دیگری اعتراف کرد، حق بر او لازم می‌شود و باید از عهده پرداخت آن برآید و اگر چنین نکرد

قاضی می‌تواند او را محبوس سازد. پس اگر ادعای اعسار یا ضرورت کند و بگوید: آن سوگند که یاد کردم از ترس حبس بود، ولی بعدها به جهت سوگند دروغ از خداوند ترسیدم و به بدهی خود اعتراف نمودم، در این صورت، چنانچه واقعاً همان‌گونه که ادعا می‌کرده بود، قاضی او را حبس نمی‌کند و به او مهلت می‌دهد، ولی اگر صحت ادعای ناداری او روشن نشود، می‌تواند او را حبس کند تا آن زمان که طرف مقابل اعلام رضایت نماید.» (همو، ۷۳۳).

ابوالصلاح حلبی نیز همین رأی را بر می‌گزیند:

«چنانچه مدیون ادعای ناداری کند و طلبکار، ناداری وی را منکر شود و شاهدهی هم در کار نباشد، قاضی توقف می‌کند تا یکی از جهات برای او روشن شود و به مقتضای آن حکم نماید، پس اگر ناداری او ثابت شود و او قبلاً وی را حبس کرده باشد، او را آزاد می‌نماید. (ص ۳۴۱). ایشان می‌گویند: جایز نیست برای کسی که می‌داند بدهکار او بی‌چیز است، او را حبس کند، درحالی‌که به بدهی خود اقرار دارد و او را به جهت انکارش سوگند دهد.» (همو، ۴۴۳). از سخن ایشان چنین استفاده می‌شود که چنانچه حاکم علم به ناداری مدیون داشته باشد، نمی‌تواند او را حبس کند؛ مفهوم مخالف آن است که در صورت جهل، می‌تواند او را حبس کند.

در جایی دیگر می‌گویند: «کسی که اقرار به بدهی خود کرده یا علیه او به بدهکاریش شهادت داده شده اگر ادعای ناداری کند و حاکم از صحت ادعای او آگاه باشد، یا شاهدانی به آن شهادت دهند، او را حبس نمی‌کند، ولی بر او مقرر می‌کند تا از درآمدش، آنچه از مخارج خود و خانواده‌اش اضافه باشد، به طلبکار بپردازد ولی اگر ناداری او نزد قاضی معلوم نباشد و شهادتی نیز بر آن اقامه نشود، او را حبس می‌کند و به تحقیق درباره ادعای او می‌پردازد. اگر اعسار وی روشن شد او را از حبس آزاد کند و در مورد حقوقی که بر عهده دارد، به اقداماتی که ذکر آن گذشت، عمل می‌نماید.» (همو، ۴۴۷).

کلام سلارین عبدالعزیز نیز موافق با همین رأی است:

«از جمله واجبات این است که ادعای مدعی را بشنود و از مدعی علیه درباره موضوع مورد ادعا سؤال کند. اگر اقرار کرد و خود اقدامی برای پرداخت بدهی انجام نداد، او را به ادای دین مورد اقرار الزام می‌کند، پس اگر به وظیفه خود عمل نکرد، به طرف او امر می‌کند که او را همراهی کند تا رضایتش را جلب نماید. اگر طرف مقابل درخواست حبس او را به جهت بدهی نمود، او را حبس می‌نماید و اگر ناداری او آشکار شد آزادش می‌کند.» (ص ۲۳۰).

محقق حلّی نیز می‌فرماید:

«... و اگر مالی آشکار نداشته باشد و ادّعی ناداری بکند، اگر قاضی بینه‌ای بر ادّعی او ملاحظه کرد، بدان حکم می‌کند و اگر بینه‌ای نبود و در اصل از وی مالی شناخته شده بود یا اصل دعوا مال بود، در این صورت حبس می‌شود تا ناداری‌اش ثابت شود...» (۹۵/۲).

سخن علامه حلّی هم مؤید این دیدگاه است:

«اگر ناداری ثابت شود، قاضی وی را آزاد می‌کند. پس اگر طلبکاران پس از مدتی بازگشته، ادّعا کردند که مالی به دست آورده است و او انکار نمود، قولش در صورت عدم وجود بینه همراه با سوگند پذیرفته می‌شود و طلبکاران باید بینه اقامه کنند. پس اگر مدّعیان دو شاهد آوردند و آنان شهادت دادند که در دست او مالی دیده‌اند و او در آن مال تصرف می‌کرده و طلبکاران آن را از او گرفته‌اند، اگر بگوید: این مال را از فلان شخص به ودیعه و یا مضاربه گرفته‌ام و آن شخص نیز او را تصدیق کند، قاضی به نفع او حکم می‌کند و طلبکاران حقّی در آن مال نخواهند داشت. حال آیا طلبکاران می‌توانند او را سوگند دهند که با آن شخص موردنظر تبانی نکرده بوده و یا این که از روی تحقیق اقرار نموده است؟ آنچه به نظر نزدیک‌تر می‌رسد این است که نمی‌توانند، چراکه اگر او از اقرارش برگردد، از او پذیرفته نخواهد شد؛ بنابراین سوگند دادن او معنایی نخواهد داشت. ولی این احتمال هم وجود دارد که گفته شود: می‌توان او را سوگند داد چراکه به‌رحال ممکن است تبانی واقع شده باشد. در این صورت، اگر از سوگند خوردن امتناع کرد، حبس می‌شود تا یا مال را تسلیم نماید و یا سوگند بخورد. بدان جهت که اگر اقرار به تبانی کند، با وجود تصدیق دیگری به جهت مال زندانی می‌شود.» (تذکره، ۵۹/۲).

شهید اول در این مسأله چنین می‌نویسد:

«ملاک حبس این است که احقاق حقّی متوقف بر آن باشد و در مواردی ثابت می‌شود: ... و زمانی تشخیص وضع او در موضوع عُسْر و یُسْر مشکل می‌شود که خواسته و اصل مورد ادّعا مال باشد یا سابقاً از وی مالی شناخته شده باشد و ناداری او هم ثابت نشده باشد. در این صورت حبس می‌شود تا یکی از دو حال معلوم شود.» (القواعد و الفوائد، ۱۹۲/۲). وی در اللمعه الدمشقیه می‌گوید: «اگر ادّعی ناداری کند حبس می‌شود تا آن را ثابت کند؛ پس اگر ثابت کند آزاد می‌شود.» (الروضه البهیة، ۳۹/۴).

شیخ بهائی نیز بر این باور است:

«اگر مدیون اقرار به طلب طلبکار نماید، ولی مدعی شود بی چیز است... پس اگر نتواند نادراری اش را ثابت کند، حاکم او را حبس می کند تا وضع او معلوم شود.» (ص ۹۵۳).

سید علی طباطبایی هم می نویسد:

«اگر ادعای ناداری کند و البته نادر در نزد ما- همان گونه که در کنزالعرفان آمده- عبارت است از: ناتوانی بدهکار در ادای حقوقی که بر عهده اوست به جهت عدم مالکیت چیزی مازاد بر خانه، لباس متناسب با شوون، مرکب، خادم و همین طور خوراک یک شب و روز خود و افراد تحت تکفل او که نفقه ایشان بر او واجب است. در صورت ادعای ناداری اگر از او پیش از این سابقه‌ی داشتن مالی وجود دارد یا اصل و خواسته دعوا مال است، در این صورت باید بر تلف شدن مال بینه اقامه نماید و اگر شاهدانی بر این امر نداشته باشد، حبس می شود تا ناداری او روشن شود و البته این قول، کلام مشهور علماست و دلیل آن روایات و نصوص است که در این امر وارد شده است. در روایت موثق و غیر موثق بسیار آمده که علی علیه السلام برای بدهی حکم به زندان می نمود. ولی صحیح آن است که آن حضرت جز در سه مورد حکم به زندان نمی کرد: غاصب، آکل مال یتیم ظلماً و خائن در امانت؛ شیخ طوسی فرموده: میان این سخن با روایات حبس، تنافی ای وجود ندارد چراکه یکی از این دو توجیه را می شود مطرح کرد: نخست آن که حضرت فقط سه گروه را به جهت عقوبت، حبس می کرد. دوم آن که حضرت آن سه دسته را فقط حبس طویل‌المدت می کرد چراکه معنا ندارد که مدیون، حبس طویل‌المدت شود. ولی هر دو وجه بعید به نظر می رسد به ویژه وجه دوم. البته این مطلب اشکالی ایجاد نمی کند، چراکه ترجیح با روایات گروه اول است که روشن ترین دلیل رجحان آن است که فقیهان مطابق این روایات فتوا داده‌اند و به آن روایت صحیح توجه نکرده‌اند، زیرا منحصر بودن حبس تنها در سه مورد جداً با اجماع مخالف است.» (۴۹۳/۲).

همان گونه که ملاحظه شد، صاحب ریاض نیز علی رغم وجود اخبار صحیحه، حبس را جایز می شمرد.

سید خوانساری هم در این خصوص چنین اظهار نظر می کند:

«گفته می شود: مقتضای آیه شریفه (و إن کان ذو عسرة...) و اخباری که دلالت بر حبس می کنند آن است که ناداری شرط برای وجوب مهلت دادن است، نه این که دارایی، شرط جواز حبس و اجبار باشد؛ به عبارت دیگر، این دلایل می گویند: اگر ناتوان بود باید به او مهلت داد و بر طرف دیگر قضیه دلالت ندارند که اگر توانمند بود می توان او را اجبار و یا حبس نمود. پس

چنین نتیجه گرفته می‌شود که اگر ناداری او روشن نشد، در واقع شرط مهلت دادن احراز نشده و می‌توان او را اجبار و حبس نمود حتی اگر توانمند بودن او ثابت نشده باشد. اینک، با قطع نظر از آیه شریفه و روایات می‌توان گفت که ناتوانی مانع از وجوب ادا و جواز مطالبه است و نه این که توانایی او شرط وجوب ادا و جواز مطالبه باشد. ممکن است گفته شود: از روایت موثق «لی الواجد یحلّ عقوبته» پس از تفسیر مجازات به حبس می‌فهمیم که توانمندی او شرط جواز مجازات و حبس وی است. در این صورت، آنگاه که هنوز عدم مانع (عدم وجود عسر و ناتوانی) را احراز نکرده‌ایم چه دلیلی برای جواز حبس داریم؟ مگر این که در شبهه مصداقیه به عموم یا اطلاق تمسک نمائیم. ولی در بعضی از اخبار و روایات آمده است که می‌توان او را تا روشن شدن ناداری حبس کرد و شاید بدین جهت است که در مال مسلمان باید جانب احتیاط را رعایت نمود. (۶/ ۲۵).

محقق عراقی:

«اگر ادعای ناداری کند أشهر دو روایت از نظر عمل فقیهان آن است که باید به او مهلت داده شود، بلکه این دیدگاه با حکم کتاب الله نیز موافق است و میدانیم که موافقت با کتاب الله، چون مخالفت با عامّه یکی از مرجحات است. این هم در موردی است که اصولاً مدعی ضعف سند روایت سکونی نباشیم و می‌دانیم که عمل فقیهان در این میزان نمی‌تواند جابر ضعف مذکور باشد؛ بنابراین در چنین مواردی باید او را تا زمان توانمندی رها ساخت.» (ص ۷۸).

ادله موافقان حبس مجهول الحال

۱- اقتضای آیه «ان کان ذو عسرة» این است که در صورت احراز ناداری مدیون، مهلت دادن به وی الزامی است، لکن در محل بحث، هنوز اعسار او مشخص نشده و منعی برای حبس او وجود ندارد.

می‌توان از این استدلال چنین پاسخ داد که آیه شریفه با مفهوم مخالف خود، مؤاخذه‌ی مدیون معلوم الايسار را روا می‌شمرد و در محل بحث، اعسار یا ایسار او نامعلوم است بنابراین، حبس او وجهی ندارد. به دیگر عبارت، آیه می‌فرماید اگر معسر است، به او مهلت دهید. مفهومش آن است که اگر معسر نیست، به او مهلت ندهید؛ و فرض آن است که اعسار او هنوز به اثبات نرسیده است.

۲- روایات موثق و غیر موثق که دلالت دارند که امیر مؤمنان (ع) افراد را در مورد دینشان

حبسی کرد؛ سپس اگر اعسارشان معلوم می‌شد به آزادی آنان حکم می‌فرمود. (به این روایات، اشاره شد و مورد تحلیل سندی و دلالتی قرار گرفت) از طرفی روایات صحیحی هم وجود دارد که آن حضرت حبس را تنها در سه مورد، مُجاز می‌دانست؛ در این تعارض، برخی مانند صاحب ریاض، روایات نخست را به واسطه عمل فقیهان، مقدم می‌دارد. (سید علی طباطبایی، ۳۹۴/۲)

۳- اصالت بقای مال: برخی از فقیهان، برای روا بودن حبس مدعی اعسار، به اصالت عدم تلف و اصل بقای مال (استصحاب)، تمسک کرده‌اند (خوانساری، ۲۴/۶). البته برخی به واسطه مثبت بودن این اصل، جریان آن را منع کرده‌اند (همان‌جا).

اما روشن است که این دو اصل در مصداقی کاربرد دارند که توانمندی مدیون، حالت سابقه داشته باشد، اعم از این که خود او اقرار به توانمندی سابق بکند یا از طریق بینه به اثبات رسیده باشد؛ اما در حالتی که حالت سابقه او نامعلوم و یا معلوم العدم (مشخص باشد که او مالی نداشته، مانند اکثر جوانانی که امروز، ازدواج می‌کنند) باشد، جریان این دو اصل، مشکل می‌نماید.

۴- محترم بودن مال انسان و لزوم احتیاط در اموال: جواز حبس بدهکار مجهول‌الحال، مبتنی بر اصالت احتیاط است. چراکه در روایت آمده است «حرمة مال المسلم كحرمة دمه» (حر عاملی، ۵۹۹/۸) از این رو برای آن که در حق بستانکار ظلمی صورت نگیرد، باید مدیون را حبس کرد تا زمانی که از اعسار او اطمینان حاصل آید.

این وجه هم چندان قابل اتکا به نظر نمی‌رسد چراکه احتیاط در حفظ مال مسلمان با احتیاط در عرض و آزادی مسلمان دیگری، در تراحم است و روشن است که احتیاط دوم، اقوا است.

مخالفان حبس بدوی بدهکار مجهول‌الحال

گر چه تعداد قابل توجهی از فقیهان که سخنانشان را از نظر گذرانندیم، حبس بدوی مجهول‌الحال را جایز دانستند، اما در مقابل، دسته‌ای هم هستند که این عمل را مخالف اصول مذهب و بنیان‌های قطعی فقه می‌شمرند. یکی از این افراد، ابن ادریس حلی است که در سخنی، به شدت به جواز حبس مدیون اعتراض می‌کند. سخن ابن ادریس اگرچه دقیقاً بحث حاضر (بدهکار مجهول‌الحال) را پوشش نمی‌دهد اما به جهت اتحاد ملاکی، بر آن منطبق می‌گردد. او روایت منسوب به امیر مؤمنان (ع) را که دستور حبس و به‌کارگیری مدیون را

می دهد، نادرست و مخالف قرآن و اصول مذهب می شمرد. ابن ادریس، ذکر این روایت توسط شیخ را در نهاییه، تنها از باب ایراد می داند نه باور و اعتقاد؛ و در ادامه می افزاید که شیخ در مسائل آخرین کتاب خود، خلاف، صریحاً دیدگاه مخالف آن را می پذیرد. (۱۹۶/۲)

علامه حلی نیز، می نویسد: در نزد فقیهان امامیه، مطالبه، بازداشت معسر و ملازم قرار دادن برای او جایز نیست. (تذکره، ۳/۲)^۶

ادله مخالفان حبس بدوی بدهکار مجهول الحال:

باینکه در مطاوی مباحث به برخی از ادله نیز اشاره شد، ولی اکنون ادله مخالفان حبس مجهول الحال مجموعه‌ای بیان می شود:

۱. تنصیب قرآن کریم بر لزوم مهلت دادن به بدهکار ناتوان تا زمانی که بتواند از عهده بدهی اش برآید. «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۸۰)

اشکال

ممکن است چنین اشکال شود که آیه شریفه، مهلت دادن به معسر را تا زمان رفع اعسار او، واجب می شمارد و پرواضح است که مفاد آیه راجع به مدیونی است که اعسار او معلوم باشد؛ ولی شامل محل بحث یعنی بدهکار مجهول الحال نمی گردد. در حقیقت، آیه بر عدم جواز مؤاخذة مدیون معلوم الاعسار تأکید می کند نه مدیون مجهول الاعسار. به دیگر بیان، اگر بخواهیم با عموم آیه، اثبات معسر بودن فرد را بکنیم، از باب تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام می شود که قطعاً جایز نیست.^۷ اما از این اشکال می توان این گونه پاسخ داد: آیه بر لزوم مهلت دادن معسر تأکید می کند و مفهوم آن، عدم لزوم مهلت دادن به موسر است درحالی که در ما نحن فیه، ایسار مدیون هنوز ثابت نشده است.^۸ به دیگر بیان، امر مجهول الحال دایر است میان اینکه در عموم منطوق قرار گیرد یا مشمول حکم مفهومی؛ و چون دلیل بر هیچ یک وجود ندارد، باید به سایر ادله یا اصل عملی مراجعه کرد.

۶. همانطور که در کلام ابن ادریس اشاره کردیم، سخن علامه گرچه درباره معسر است و نسبت به مجهول الحال اعم است ولی از باب اتحاد ملاکی، قابلیت در برگیری آن را دارد.

۷. به باور اکثر اصولیان، تمسک به عام در شبهه مصداقیه در خاص، جایز نیست ولی ظاهراً تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام قطعاً جایز نخواهد بود. بنگرید: کفایة الاصول ۱/ ۲۲۱.

۸. این پاسخ، در رد ادله موافقان حبس، پیشی گرفت.

۲. روایاتی که به‌گونه‌ای حصری، حبس افراد را جز در سه مورد منصوص، روا نمی‌دانند. زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که امیر مؤمنان (ع) درباره دین، کسی را حبس نمی‌کرد مگر سه دسته را: غاصب، خورنده مال یتیم ظلماً و کسی که در امانت، خیانت کند و امانت را بفروشد چه صاحب مال حاضر باشد یا غایب. (حر عاملی، ۲۷/۲۴۸).

از این روایت چنین استفاده می‌شود که حاکم، حق ندارد افراد را در غیر موارد سه‌گانه، حبس کند؛ و بحث حاضر از این قبیل است؛ البته مدیون توانگر، با ادله دیگر و اجماع، از این حکم استثنا شده است.

۳. در برخی روایات آمده است که: لئ‌الواجد یحلّ عرضه و عقوبته (حر عاملی، ۱۳/۹۰) یعنی تأخیر در ادای دین از سوی بدهکار توانگر، مجازات و آبرو (بردن) او را جایز می‌کند. مفهوم مخالف این گزاره آن است که چنانچه فرد بدهکار، توانگر نباشد، مجازات و آبرو بردنش جایز نیست؛ بنابراین، پس از تفسیر عقوبت در روایت به حبس، می‌فهمیم که توانمندی او شرط جواز مجازات و حبس است. در این صورت، چنانچه هنوز عدم مانع (توانمندی)، احراز نشده است، چه دلیلی برای جواز حبس داریم؟ مگر این که در شبهه مصداقیه عام به عموم یا اطلاق تمسک کنیم و بعد از عدم شمول این دلیل، نوبت به سایر ادله یا اصل می‌رسد.

۴. اصالت البرائة؛ بر اساس اصل برائت، هر فردی بی‌گناه است تا زمانی که جرم او ثابت شود. این اصل که حتی ادعا شده که به قوانین حمورابی بر می‌گردد، تقریباً از سوی اغلب نظام‌های حقوقی زنده جهان، پذیرفته شده است. به موجب اصل برائت کیفری، چنانچه در مورد مجرمیت متهم، تردید ایجاد شود، تردید باید به نفع متهم، تعبیر گردد. متهم، مکلف به اثبات بی‌گناهی خود نیست. اصل برائت متهم در امور کیفری (که با اصل برائت فقهی در مقام شک در تکلیف، تفاوت بسیار دارد) دارای مبانی دینی و فقهی نیز هست که به تعدادی اشاره می‌شود:

قاعده ترجیح اشتباه دادرس در عفو بر اشتباه در کیفر: از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که: «... فان الامام ان یخطی فی العفو خیر له من ان یخطی فی العقوبة» (بیهقی، ۸/۲۳۸) یا از امام باقر (ع) منقول است که: «الندامة علی العفو افضل و ایسر من الندامة علی العقوبة» (بحار الانوار، ۶۸/۴۰۱) همچنین در پاره‌ای از روایات وارد شده است که امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید: من افراد جامعه را با اوهام و گمان‌ها، تحت تعقیب و مؤاخذه قرار نمی‌دهم (نه در امور سیاسی و نه در دیگر جرایم): «انی لا آخذ علی التهمة و لا اعاقب علی الظن» (بحار الانوار، ۳۳/۴۱۷)

به دیگر بیان، حبس مدیون مجهول الحال، یک نوع تعجیل عقوبت است؛ یعنی پیش از اثبات توانایی او در پرداخت دین، حکم به حبس و عقوبت او شده است؛ و تعجیل در عقوبت خلاف قاعده عدالت است. فقیهان در بسیاری از موارد، تعجیل در عقوبت را روا نشمرده‌اند؛ شهید ثانی در ذیل روایتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده به این مضمون که آن جناب، مظنون به قتل را شش روز حبس می‌فرمود تا اولیای مقتول گواهان را حاضر سازند، می‌نویسد: افزون بر ضعف روایت، این کار، تعجیل عقوبتی است که سببش هنوز ثابت نشده است. (الروضه البهیة، ۱۰/۷۶)^۹

ممکن است کسی بگوید: این حبس از انواع حبس‌های کیفری نیست و تنها جنبه تأمینی و اثباتی دارد؛ اما پرواضح است که محدود کردن آزادی افراد بدون دلیل، تحت هر عنوانی غیر موجه است. امروزه نیز اگر در نظام‌های تعقیب و دادرسی، چیزی به اسم بازداشت موقت، پذیرفته شده، افزون بر استثنایی بودنش، در مواردی است که آزادی فرد برای جامعه، خطرآفرین است. اصولاً قرارهای جانشین برای همین پیش‌بینی شده‌اند تا افراد، بی‌جهت در حبس نمانند.

افزون بر همه آنچه گفته آمد، اصول و قواعدی که هم خاستگاه عقلی و عقلایی و هم شرعی دارند نیز با برائت کیفری هماهنگ هستند، قواعدی مانند اصل عدم (دارا بودن مال) و استصحاب (عدم توانگری).

۵. لزوم احترام به کرامت انسانی: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» (اسراء: ۷۰). روشن است که کیفر دادن و به زندان انداختن مدیون، پیش از آشکار شدن توانمندی او، نمونه آشکار نقض کرامت، حیثیت و جایگاه اجتماعی اوست.

تطبیق بحث در زوج مدیون مجهول الحال

تاکنون، بحث درباره حبس مطلق مدیون بود، اعم از آن‌که دین او به واسطه مهریه باشد یا عوامل دیگر. اکنون باید دید که می‌توان در خصوص زوج، ادله دیگری را در نفی حکم حبس بدوی افزود؟

۹. همچنین رک: مسالک، ۳۸۷/۱۳؛ مجمع الفائدة، ۸۳/۱۲؛ کفایة الاحکام سبزواری، ۲۶۴؛ کشف اللام، ۴۶۴/۲؛ جواهر، ۱۳۵/۳۱.

به نظر می‌رسد حتی اگر در مطلق مدیون، حبس را روا بدانیم، اما درباره دین زوج نسبت به مهریه، باید به گونه‌ای دیگر حکم کنیم. چند شاهد بر این مدعا ذکر می‌شود:

۱- اصولاً از منظر آموزه‌های اسلامی، ازدواج یک قرارداد و تعهد صرفاً مالی نیست تا همه قواعد باب قراردادهای مالی در آن، جاری شود. آنچه از منظر نگاه قرآنی در ازدواج (به‌ویژه ازدواج دائم) نمود و ظهور دارد، صبغه عاطفی و معنوی آن است. تعبیر قرآن کریم به این‌که زوجین نسبت به یکدیگر همانند لباس‌اند: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره: ۱۸۷) و یا این‌که آرامش‌زایی و دوستی و مهربانی را غایت آفرینش همسر، ذکر می‌کند: «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم: ۲۱) خود گواهی راستین بر این باور است. درست است که قرآن کریم در پاره‌ای آیات، در باب مهریه و احکام آن سخن گفته است اما این امر نمی‌تواند، جایگاه و ارتباط خاص پیوند زناشویی را که بدان اشارت رفت، تحت الشعاع قرار دهد. به نظر می‌رسد، برخی از فقیهان تا آنجا در جنبه مالی نکاح پیش رفته‌اند که یکسره از بُعد مهم‌تر آن، غفلت ورزیده‌اند. آیا حبس زوج آن‌هم بر اساس توهّم وجود دارایی برای او، چیزی از جوهره و حقیقت ازدواج باقی می‌گذارد؟! آیا این مینا، راه را برای هر چه مادی‌تر شدن ازدواج‌ها باز نمی‌کند؟

۲- بر اساس جست‌وجوی جامعی که در مجامیع روایی و کتاب‌های فقهی انجام شد، تنها یک مورد وجود داشت که بحث از حبس زوج در باب مهر به میان آمده بود؛ و آن، جایی است که زوجین درباره اصل مهر پس از دخول، اختلاف دارند و زوج، منکر مهر است. اینجا برخی مانند علامه در تحریر، تفصیل داده‌اند و گفته‌اند: «چنانچه زوج تعیین مهر را قبول کند، مجبور به تفسیر می‌شود اما اگر هیچ پاسخی ندهد، حبسش می‌کنند تا بیان کند» (تحریرالأحكام، کتاب النکاح، ۴۹) اما بسیاری نیز مانند صاحب‌جواهر، ضمن نقد جامع این دیدگاه، گفته‌اند چنین حبسی، تعجیل عقوبتی است که سبب ندارد. (صاحب‌جواهر، ۱۳۵/۳۱)

نکته: اگر ادله‌ای که در ناروا بودن حبس مدیون مجهول الحال اقامه شد، از سوی برخی از فقیهان، تلقی به قبول نشوند، باید به این نکته التفات داشت که حبس زوج مدعی اعسار، نمی‌تواند دراز مدت باشد و تنها باید به مقداری باشد که حال و روز او مشخص گردد. همان‌گونه که برخی از فقیهان به این موضوع اشاره کرده‌اند که مقدار حبس از چند روز (شش

یا سه روز) تجاوز نکند. حتی برخی از فقیهان، احتمال داده‌اند که مراد از حبس در روایات مدیون، تحت نظر قرار دادن او باشد (اردبیلی، ۸۳/۱۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به اختلاف آرای فقها در خصوص حبس مدعی اعسار از پرداخت دین و وجود مخالفان جدی حبس، مثل محقق اردبیلی که می‌گوید: «چگونه می‌توان او را حبس کرد، در حالی که ممکن است به واقع نادر باشد یا مالش تلف شده باشد و شاهی هم نداشته باشد، در چنین وضعی بدون این‌که وجه و دلیل روشنی مطرح باشد او را به مجازات حبس گرفتار کرده‌ایم! بعید است که بتوان او را حبس کرد، بلکه باید سوگند یاد کند که مالی نزد او باقی نمانده است. هرچند این احتمال وجود دارد که اصولاً نیازی به سوگند هم نباشد. البته در دعوی مالی سوگند بایستی باشد» (اردبیلی ۸۳/۱۲) و نیز از آنجایی که حبس، نوعی مجازات است و تا آن زمان که مالدار بودن فرد ثابت نشده در واقع موضوع مجازات محقق نگردیده است چراکه حدیث شریف می‌فرماید «لی‌الواجد یحلّ عقوبته» و با توجه به اهمیت عرض و آبروی افراد مخصوصاً مؤمنان در شریعت اسلام و توجه به این نکته که حکم به حبس در این مورد چه‌بسا حکمی قبل از تحقق سبب آن بوده که پیامد آن مخدوش کردن آبروی فرد و سردتر کردن کانون خانواده و باز کردن راهی هموار به سوی زندان است؛ بنابراین، قول به عدم جواز حبس مدعی اعسار از پرداخت دین (مهر)، وجه‌تر، به‌حق نزدیک‌تر و با احتیاط سازگارتر به نظر می‌رسد. در خصوص روایات دلالت‌کننده بر حبس، نیز ضمن اینکه با اشکالات سندی و دلالتی مواجه‌اند، باید گفت بعید نیست که مقصود از حبس، مراقبت و تحت نظر گرفتن و رها نکردن کلی مدیون است نه چیزی که امروز تحت عنوان زندان طویل‌المدت شناخته می‌شود. البته اگر زوجه، بینه‌ای بر ایسار زوج اقامه کند و یا زوج قبلاً دارای تمکن مالی و ملائت بوده باشد، زوج حبس می‌شود تا ناداریش ثابت شود. البته شاید بتوان در مسئله، قائل به تفصیل نیز شد، به این صورت که گفته شود: فرد مجهول‌الحالی که حالت پیشین او و دارایی و ملائتش محرز است، باید تا اثبات اعسار خود، حبس گردد ولی کسی که حال گذشته‌اش نیز نامعوم است، نباید حبس شود مگر دارایی و ایسارش ثابت گردد. این تفکیک در چگونگی جریان اصل و نیز در استدلال به ادله، تأثیر خواهد گذاشت.

منابع

قرآن کریم.

- ابن ادریس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۲۹ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *امالی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۵ ق.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
- ابن زهره، حمزه بن علی، *غنیة النزوع*، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۲۳ ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی*، بیروت، عالم الکتب، ۱۳۹۸ ق.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، *الکافی فی الفقه*، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۳ ق.
- ابوالفضل موصلی، عبدالله بن محمود، *الاختیار لتعلیل المختار*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۱۴ ق.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الاصول*، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بی تا.
- اردبیلی، محمد بن علی، *جامع الرواة*، مکتبه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.
- بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الکبری*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ ق.
- سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز، *المراسم*، نشرالحرمین، ۱۴۰۴ ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، *القواعد و الفوائد*، قم، مکتبه المفید، ۱۴۲۸ ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، جامعه النجف، ۱۴۲۸ ق.
- _____، *مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۹ ق.
- شوشتری، محمد تقی، *قاموس الرجال*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۸ ق.
- شیخ بهائی، محمد بن حسین، *جامع عباسی*، تهران، مؤسسه فراهانی، ۱۳۱۲ ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق.
- طباطبائی کربلائی، علی بن محمدعلی، *ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل*، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
- طباطبائی، محمد حسین، *دلیل المیزان فی تفسیرالقرآن*، تهران، بیان، ۱۳۶۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، تهران، مطبعة تابان، ۱۴۱۸ ق.
- _____، *تهذیب الأحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۳ ق.
- _____، *عدة الاصول*، قم، مطبعة ستاره، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- _____، *نهاية الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.

- عاملي غروي، جواد بن محمد، **مفتاح الكرامه**، قم، آل البيت، ١٤٢٣ ق.
- عراقي، ضياء الدين، **شرح تبصرة المتعلمين**، قم، مطبعة مهر، ١٣٩٧ ق.
- علامه حلي، حسن بن يوسف، **تحرير الاحكام**، قم، مؤسسة آل البيت، ١٣١٤ ق.
- _____، **تذكرة الفقهاء**، تهران، المكتبة المرتضوية، ١٤١٣ ق.
- _____، **قواعد الاحكام**، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٩ ق.
- فاضل هندي، محمد بن حسن، **كشف اللثام عن قواعد الاحكام**، تهران، نشر اسلامي، ١٤١٦ ق.
- مجلسي، محمدباقر بن محمدتقي، **بحار الانوار**، بيروت، مؤسسة الوفا، ١٤٠٣ ق.
- _____، **ملاذ الأختيار**، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ١٤٠٧ ق.
- مجلسي، محمدتقي بن مقصودعلي، **روضه المتقين**، تهران، نشر بنياد، ١٤٢٣ ق.
- محقق حلي، جعفر بن حسن، **شرايع الاسلام**، نجف اشرف، مطبعة الآداب، ١٢٦٧ ق.
- محقق سبزواري، محمدباقر بن محمد مؤمن، **كفاية الاحكام**، قم، دارالفكر، ١٤١٥ ق.
- مفيد، محمد بن محمد، **المقنعه**، بيروت، چاپ سنگي، ١٤١٠ ق.
- مقدس اردبيلي، احمد بن محمد، **مجمع الفائدة والبرهان**، قم، دارالفكر، ١٤٢٤ ق.
- موسوي خوانساري، احمد، **جامع المدارك**، تهران، نشر مكتبة الابن بابويه، ١٤٠٥ ق.